

د-۱
۱۲۲
مطغری

5050



WWW.KETAB.IR

فتنه شيخ عبيدالله كُرد در آذربايجان

(۱۲۹۷ قمری / ۱۸۸۰ ميلادی)

علی صديق بیرق - ایرج حسنی

سرشناسه	: صدیق بیرق، علی، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: فتنه شیخ عبیدالله کرد در آذربایجان (۱۲۹۷ قمری / ۱۸۸۰ میلادی) /
	: علی صدیق بیرق، ایرج حسنی
مشخصات نشر	: قم: نوید حکمت، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	: ۱۲۲ ص: مصور: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-9544-05-9
فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: نه‌ری، عبیدالله، ۱۲۴۷ - ۱۳۰۰ ق.
موضوع	: جنبش‌ها و قیام‌ها -- ایران -- آذربایجان
موضوع	: Insurgency -- Iran -- Azerbaijan
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. -- جنبش‌ها و قیام‌ها
موضوع	: Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925 -- *Protest movements
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. -- شورش شیخ عبیدالله کرد، ۱۲۹۶ - ۱۲۹۸ ق.
موضوع	: Iran -- History -- Qajars, 1779 - 1925 -- Shaikh Obaidollah Kord Revolt, 1879 - 1881
شناسه افزوده	: حسنی، ایرج، ۱۳۶۷ -
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ص ۴ / ۱۳۷۲ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵۰۷۴۵۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۹۶۴۳۱



فتنه شیخ عبیدالله کرد در آذربایجان

تألیف: علی صدیق بیرق، ایرج حسنی

ناشر: نوید حکمت

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۴-۰۵-۹

قیمت: ۱۲۸۵۰

فهرست

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۳	شیخ عیدالله شمدینی که بود؟
۱۴	ماهیت طریقت نقشبندی و چگونگی نفوذ آن به مناطق مرزی ایران و عثمانی
۱۸	نقش طریقت نقشبندی در مهاجرت اکراد به شمدینان و نهری
۱۹	قدرت گرفتن شیخ عیدالله
۲۵	علل شورش شیخ عیدالله
۲۵	الف) تفکرات قوم‌گرایانه شیخ عیدالله
۲۹	ب) مذهب
۳۲	ج) منافع شخصی شیخ عیدالله
۳۶	عوامل خارجی دخیل در شورش شیخ عیدالله
۴۴	فتنه بزرگ
۴۸	حمله به میاندوآب و قتل و غارت اهالی
۵۰	سایه وحشت بر مراغه!
۵۱	حمله به بناب و شکست سخت اکراد
۵۴	تلاش شیخ عیدالله برای تصرف ارومیه
۶۰	شکست شیخ عیدالله و تأثیرات فتنه در آذربایجان
۶۳	فرار شیخ عیدالله به عثمانی و سرانجام وی
۷۴	آلبوم تصاویر
۹۹	نمونه هایی از مکاتبات و تلگراف ها در شرح وقایع
۱۰۷	گاهشماری فتنه شیخ عیدالله
۱۱۶	فهرست منابع

مقدمه

شیخ عبیدالله یکی از مشایخ کرد طریقت نقشبندی بود که از اواخر سال ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۰ میلادی سبب فتنه بزرگی در آذربایجان گردید. این «شیخ طریقت» که می‌بایست بادل رحمی به ارشاد خلایق می‌پرداخت متأسفانه در سودای «پادشاهی ایران و توران» قسمتی مهمی از خاک آذربایجان و عثمانی را به خاک و خون کشید و سبب قتل‌های فجیع و دل‌خراش زنان و کودکان شیعه‌ی آذربایجانی شد و زمانی نیز که پی‌به‌اشتباه فاحش خود برد تنها از عملکرد خودش در رابطه با «ارامنه» عذرخواهی کرد و گفت: «ای برادر مؤمن، من به عصیان برخاسته و در این اثنا ظلم و تعدی بسیار به طایفه آرامنه‌ی بیچاره نمودم که هر وقت به خاطر می‌آید وحشت بر من استیلا می‌کند. بیچاره آرامنه را به ناحق قتل و غارت نمودیم، از جهت مظالم و تعدیاتی که به ناحق تاکنون درباره آرامنه بیچاره به عمل آوردیم به بزرگی تقصیر و گناه خود معترف هستیم.»

لذا می‌باید به شعر حافظ شیرازی تمسک نمود که: «آفرین بر نظر پاک و خطاپوشش باد»، چراکه بالینکه در آخر عمری شیخ در جوار «کعبه مکرمه» در حال تبعید زاویه نشین شده بود باز هیچ اظهار ندامتی از بابت آن‌همه قتل‌عام‌های میاندوآب و قتل و غارت‌های اطراف بناب و مراغه و ارومیه و نابودی روستا و

روستائیان عسکراآباد نکرده و اظهار پشیمانی ننمود که این همه شیعیان مرتضی علی (ع) به کدامین گناه سلاخی و قتل و عام شدند؟ آیا به قول خود «رافضی» بودن از ارمنی (مسیحی) بودن نیز به نظر شیخ بدتر بود که از آن‌ها عذرخواهی ننمود؟ و چگونه از تبعید مکه معظمه راهی پیشگاه حق تعالی گردید درحالی که شیون زنان و کودکان و ینوایانی که از او «امان» می‌خواستند و به‌جای امان گلوله دریافت کردند، بدرقه راه ایشان بود. در صورتی که همین «شیخ طریقت» عجباً که ادعای «جهاد فی سبیل الله» نیز داشت چنانچه در زمان جنگ‌های روس و عثمانی - چون خود شیخ‌زاده‌ی خاک عثمانی بود- بر علیه کفار روس اعلام جهاد داد و جهت مسلح کردن مریدان از «خلیفه مسلمین جهان سلطان عبدالحمید خان دوم» هشتصد قبضه تفنگ مارتینی دریافت کرد و عوض جنگ با روس شبانه به اردوی هفتم مسلمین زده «قریب ده هزار تفنگ مارتینی از آن‌ها سرقت نمود» تا معنی جهاد و جهادگری را نیز تعبیری تازه آورد. البته در این میان دولت انگلیس نیز «حماله الحطب» این ماجرا بود و جهت شعله‌ور کردن هرچه بیشتر عصیان و سرکشی این «پیر طریقت» بر علیه مسلمین عثمانی و آذربایجانی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و از هر راهی می‌توانست به شیخ مشاوره و تفنگ می‌رسانید چنانچه در تحت پوشش کمک به قحطی‌زدگان منطقه، جعبه‌های مهمات را در لابه‌لای کمک‌های انسانی و بشردوستانه به ایشان ارسال و در آتش عصیان شیخ دم‌به‌دم دمید تا او نیز در تفاخر به کمک‌های ظاهر و باطن ایشان، بگوید که تمام قدرت‌های خارجی نیز تمایل به برپایی حکومت مستقل کردها در آذربایجان را دارند. لذا او تا زمان شکست و فرار و دستگیری و تبعید بر همین فکر و خیال خام خود باقی بود که انگلیس به او وعده برپایی حکومت مستقل کردها در

آذربایجان را داده و او می‌باید این کار را به هر نحوی که باشد انجام دهد، غافل از اینکه همین نوع وعده‌ها را انگلیس نه تنها در زمان «ناصرالدین شاه» به ایشان بلکه بعد از نیز در جریان جنگ جهانی اول به «پیر طریقت نسطوری» جناب شیمون ملقب به مارشیمون رئیس قبیله جیلوهای مسیحی نیز داد ولی او با شصت هزار ارتش مسلح نتوانست «جمهوری آشورستان» را طبق وعده‌های انگلیس و قدرت‌های بزرگ جهانی به حول و قوه‌ی الهی به سرانجام برساند و عاقبت آرزوی تشکیل دولت مسیحی با مذهب نسطوری با ملیت آشوری را با خود به گور برد.

و اما خلاصه‌ی آغاز این فتنه از آنجا بود که حاکم ساوجبلاغ (سویوق بولاق/مهباد) گویا چند دهی را که دولت قاجار جهت امرارمعاش به او بخشیده بود گرفت و نیز دولت عثمانی هم چند دهی را که به او به عنوان «آرپالیق» (تیول) داده بود بنا به بعضی از حرکاتش اخذ کرد، لذا شیخ به خاطر منافع دنیوی و مالی فیلس یاد هندوستان کرد و به یاد «رافضی کشی» در ایران افتاد و خواست شیعیان را به «دین حق» درآورد!! و جهت انجام این کار دست مساعدت به‌سوی انگلیس و قدرت‌های خارجی دراز کرد و عاقبت با چراغ سبز انگلیس - که در ایران رقیب روس‌های پشتیبان دولت قاجار بودند - دست به سازماندهی قبایل گُرد برای حمله به شهرهای آذربایجان زد.

شیخ در این رابطه اقوام گُرد مامش، گورک، بیران، زرزا، رمک، فیض‌الله بیگی، دهبکردی و بیگ زاده را سازماندهی و قسمتی از قوای خود را در تحت فرماندهی پسر ۲۳ ساله‌اش به‌سوی میاندوآب فرستاد. اهالی میاندوآب نیروهای عبدالقادر پسر شیخ را دست‌کم گرفتند و کاری برای مقابله و مقاتله انجام ندادند و زمانی که نیروهای گُرد به شهر ریخت چنان کشتاری انجام گرفت که

رودخانه‌های تاتائو و جغاتو پر از اجساد گردید و در هر کوی و برزنی جوی خون خالی شد، تنها کاری که از دست مردم بیچاره و زنان و کودکان و فقیران و مریضان شهر می‌آمد این بود که از فرط عجز و ناچاری بر بام خانه‌ها برآمده و با شیون و گریه‌زاری همگی فریاد «الشیخ امان دور» برآوردند و بدین ترتیب از شیخ طلب‌امانی کردند که از سوی شیخ طلبشان مستجاب نشد و یک هفته، شبانه و روز در خانه و کوچه و خیابان‌ها کشتار و غارت و آتش و خون جریان داشت تا بعد از یک هفته قرار بر تسخیر تبریز گرفته شد و جهت رسیدن به تبریز نیز می‌بایست از شهرها و مناطق «ملک کندی» (ملکان) و بناب و مراغه می‌گذشتند و بدین جهت به‌سوی این آبادی‌ها حرکت کردند؛ اما از آنجایی که طریق امان دادن شیخ به گوش اهالی بناب رسیده بود لذا مردم قهرمان بناب آماده دفاع از حیثیت، شرف و جان و مال و ناموس خود شده مردانه به جنگ قشون شیخ برخاستند و شکست سختی بر متجاوزین وارد کردند. نیروهای شیخ که عاجز از تسخیر شهر بودند به‌سوی «ملک کندی» (ملکان) برگشته و بعد از غارت روستاهای اطراف به همراه سایر نیروهای کُرد به‌صورت ارتشی یازده هزار نفری به‌سوی ارومیه حرکت کردند.

آن‌ها وقتی به نزدیکی ارومیه رسیدند شیخ عبیدالله از در حيله برآمد و به مردم گفت که فقط جهت ادای دو رکعت نماز در مسجد ارومیه آمده است در صورتی که می‌دانیم «مشایخ صوفیه» میانه‌ای با «مساجد» ندارند و خانقاه‌های خود را دارند به‌ویژه شیوخ نقشبندیه. لذا مردم ارومیه نیز چون شنیده بودند که «شیخ» وضوی نمازش را با خون کودکان و زنان و بیچارگان می‌گرفت از در فکر برآمده چهار روز مهلت خواستند که با دو روز آن موافقت شد و در عرض دو روز نیز نیروهای دولتی

که در بیرون ارومیه دور سنگر گرفته بودند خود را از راه مخفی به شهر رسانیده و آغاز جنگ کردند. حملات و دفاع مدافعین یک ماه به طول انجامید و شیخ ناتوان از تسخیر شهر گردید. در این موقع خبر حرکت نیروهای ماکو، خوی و سلماس به فرماندهی تیمور پاشا از طرف دولت قاجار به همراهی نیروهای تبریز به ارومیه رسید لذا شیخ جرئت ماندن در خود ندیده فرار برقرار را ترجیح داد و تیمور پاشا نیز که نیروهای او را در نزدیکی قلعه اسماعیل آقا شکست داده بود در پی آنها افتاد و تا دم موز هر آنچه از اکراد شورشی به دست آمده بود نابود و سرزمین آذربایجان را از وجود آنها پاک کرد. آنچه در این میان حائز اهمیت است نقش انواع و اقسام نیروهای خارجی در لباس به ظاهر خیرخواهانه «مسیونرهای مذهبی مسیحی» بود که «رفیق دزد و شریک قافله» بودند و هر کاری می کردند تا رؤیای «پادشاهی ایران و توران و گردان!!» در آذربایجان پرورش یابد و حکومت «گُردی - تسنّی» را در آذربایجان به صورت تصنّعی (ساختگی) به وجود آورند و چون گردان نقش آفرین مطامع آنها نتوانستند باشند چندین سال بعد مشتی مسیحی بدبخت و فلک زده و شکست خورده از «امپراطوری عثمانی» را که به نان شب محتاج بودند و جهت امرارمعاش به آذربایجان پناهنده گردیده بودند با سلاح های خود تجهیز کرده مأمور برپایی «جمهوری آشورستان در آذربایجان» کردند. اما ارتش «شصت هزار نفری» این جمهوری «ارمنی - مسیحی - نسطوری» نیز در برخورد با مقاومت های مردم آذربایجان و ارتش مسلمان عثمانی به سختی شکست خورده به بغداد فرار کردند و در آنجا نیز بزرگترین درام تاریخ آن روز بر سر ایشان آمد چه برای اینکه کسی نتواند بگوید که انگلیس به وعده هایش در منطقه نمی تواند جامه ی عمل پوشاند. مأمورین آنها شبانه روز زنان و کودکان مسیحی را ربوده در رود دجله غرق

می کردند و با ایجاد رعب و وحشت در ایل جیلولوق آنها را وادار به فرار به کشورهای دیگر می نمودند. آن روزگاران گذشت و مطامع قدرت های خارجی نتوانست بر اراده ی ملت خللی وارد آورد ولی امروزه باز در قرن بیست و یکم باوجود بحران های سوریه و عراق دوباره قدرت های خارجی شروع به تحریک بعضی از گروهک های کُرد کرده و وعده توخالی برای تشکیل «کردستان بزرگ» به آنها می دهند و متأسفانه بعضی از قشرهای ناآگاه برادران کُرد نیز نادانسته فریفته ی این وعده ها گردیده اند که بر روشنفکران و متدینین واقعی کُرد است که «تاریخ صدساله آذربایجان» را مدنظر قرار داده از زیاده روی و زیاده خواهی دست بردارند و با خوردن قرص های چاق کننده نیروهای خارجی خود را فربه و فربه تر نمایند که چاقی بیش از حد ممکن است به ترکیدن بیانجامد. مطالعه تاریخ معاصر و به ویژه تاریخ معاصر آذربایجان در همین رابطه دارای منابع متعدد می باشد ولی بیوگرافی افراد مطرح در این جریانات از قبیل سعید پیران، اسماعیل آقا سمکو و شیخ عبیدالله دارای کمتر بیوگرافی مختصر و مفیدی است که آقایان علی صدیق بیرق و ایرج حسنی با نوشتن کتاب «غائله شیخ عبیدالله کُرد در آذربایجان» توانسته اند این جای خالی را به نوعی پر نمایند.

والسلام

دکتر حسین فیض اللّهی وحید